

#### نیم نگاه

#### انقلاب مشروطیت و تمرین دموکراسی چرا مشروطه به بار نشست؟

حسین فرخی



واقعیت این است که ما فاقد روحیه جمع گرایی هستیم و تجربه و سابقهٔ حزبی نیز نداریم . تاریخ ما و تفکر ما چنان تمرین و تجربه‌ای را منعکس نمی کند، در حالی که دموکراسی در غرب محصول قرن‌ها تکامل تدریجی و تجربه‌های اجتماعی است. مسئله این است که ما خو کرده استبداد هستیم و جامعه ایرانی از همان آغاز روابطی را تنظیم کرده که به قول مختاری از آن به عنوان «شبان-رمگی» می‌توان یاد کرد. انسان پرانکده جایی به بها و بهانه امنیت اختیار به کف سلطان قاهر داده است. همان پدر، رهبر، حاکم و سلطان و مرادی که مقدس هم به شمار می رود. اربابان فکری اثر نیز غزالی‌ها و ابن سیناها بودند که رنگ الهی به حاکمان دادند و حسابشان را از خلائق جدا ساختند. طبعاً کهنگی روابط و ارزش‌ها نگذاشت تحول تازه‌ای که زاده مشروطیت بود سرعت بگیرد، سهل است، راه انحراف هم رفت و به سنت‌های پدرسالارانه – تمرین شده– پیشین بازگشت. نظام کهنه البته فرو ریخت. قانون اساسی هم تدوین شد، اما جانشین نظام کهنه دوباره همان ساخت دیرینه‌ای بود که جان نه، لباس در رضاشاه نو کرد. یعنی مشروطه برای ما خواب یک‌شبه‌ای بود که تعبیر خوش نداشت. قدرت در تمرکز قاهره خود اصرار می‌ورزید و تقلید بی حساب و ظهور دموکراسی خلق الساعه ما را نمی‌توانست به جای برساند.

در واقع اینجا نظام‌های سیاسی نیز حاضر نبوده‌اند به تجربه‌های تازه‌ای از دموکراسی دست بزنند و به فضای عمومی و جامعه مدنی مجال بر بالیدن بدهند تا طبقات مختلف اجتماعی ناتوان، توان باز یابند و تقسیم و تعدیل قدرت را عملی کنند. تعدیل قدرت اگرچه در مشروطیت خواسته می‌شود اما دولت‌های ایرانی هر تجربه معطوف به تقسیم قدرت را حتی به قهر و حذف رد می کنند. از این رو حزب نیز که به ساماندن‌ی افکار عمومی، عقاید اجتماعی و روابط اقتصادی و اجتماعی می‌پردازد تا طبقه‌ای را و افکار آنها را به قدرت برساند ناپدیده گرفته می‌شود، چرا که حزب هم وجودی مستقل از نهاد دولت است و هم بر جامعه و قدرت اثر می‌گذارد. لذا آنچه شکل می‌گیرد نیز به تدریج به مناسبت همان فقر روحیه و تجربه و سابقه رنگ می‌بازد یا از فعالیت بازمی‌ماند و یا به سازمانی دولتی تبدیل می‌شود که مظهر تمایلات و نیازهای ملت نیست.

در فقدان روحیه و سابقه‌ای که اشاره‌اش رفت، تجربه نهضت ملی بسیار گویا است. مصدق که از همان آغاز کار رسالت خود و جبهه ملی را «بسط دموکراسی» و «تأمین آزادی دانست و متأسفانه نهضت را عرصه جالبی، برتری جویی، رقابت‌های نامالם و منفعت طلبی می‌دید، توانست راهی برای خروج از خودمداری باز کند تا مثلی خسته باقی بماند. توده‌ی بی‌شکلی سرگردان که با امواج مصنوعی ایجاد شده توسط براندازان ملی رفت و در اوج هیجانی کور، صدا در صدای تماشاگران بر صحنه آمده می‌نذاخت و با قافله غوغا همراه می‌شد. پاداش طلبان نخبه اینجا هم توفیقی در جمع گرایی نداشتند. جمعیت‌های هوادار دولت مانند حزب ایران، تیری سوم، جمعیت آزادی و حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانسم حتی قادر بودند به جز هر محور شخصیت مصلد ملت را جمع کنند. جبهه ملی نیز حزی نبود که بتواند قدرت و توانایی هر فرد را از همان یک رای که موقع رفاندوم به دولت می‌داد فراتر ببرد و طرحی بریزد تا برنامه و اهداف نهضت را به تصویر بکشد، مگر در زمان تنگی و تشویش مسئولیتی پپذیرند و از نهضت ملی خود دفاع کنند. جبهه توانست ملت را به آگاهی اجتماعی و فهم سیاسی مسلح کند تا در دوره‌های آزادی یا امنیت، خسته و افسرده از آشوب و هرج و مرج به استبداد سلطان جانر گردن نگذارد. مصدق حتی در هنگامه‌ای که هر کس راه خود می‌رفت و تفرقه صحنه سیاسی کشور را آشفته کرده بود ایران را نیازمند «حزبی منضبط با برنامه دقیق» ندانست و تنها ائتلاف سازمان‌ها را در همان جبهه ملی می‌پسندید. او نمی‌خواست «یک حزب سیاسی درست» کند و بیشتر به حمایت افرادی چون قاضی و شایگان دل‌خوش داشت تا با نشست و نفاق و ندانم کاری ابتکار کار به دست توطئه‌چینان اندازد و نهضت ملی رادرهم شکند. اگرچه یکی چون شایگان بر لزوم تشکیل حزب تأکید می‌کرد و از تکمیل مشروطیت ایران و از پایان دغل بازی‌ها و توطئه‌ها سخن می‌راند تا مگر برنامه اصلاحی جامعی تدارک ببینند، اما مصدق به تشکیل حزب علاقه نشان نداد و اثری از مشارکت ملت در حیات سیاسی و اجتماعی کشور باقی نماند و به مجراهای جدید مشارکت سیاسی اجازه رشد داده نشد و دوباره خودمداری جا باز کرد.

#### کتاب شناسی

#### نامه‌های حکومتی فیروزمیرزا فرمانفرما



در دوران استبداد و سلطنت مطلقه پیش از استقرار مشروطیت به علت فقدان سازمان‌ها و نهادهای سیاسی رسمی مانند قوه قانون گذاری، حکام و رجال سیاسی نقش تعیین کننده‌ای در سرنوشت کشور داشته‌اند. رسیدن افراد به مناصب حکومتی و به طور کلی منشاء قدرت و نفوذ در دوره قاجار عمدتاً از طریق خویشاوندی و رابطه با شاه و درباریان بود. اگر چه در موارد معدودی کیاست و کاردانی برخی افراد همچون بعضی از وزرا، منشیان و مستوفیان نیز عامل رسیدن به منصب به حساب می‌آمد. از زمان فتحعلی‌شاه تا استقرار مشروطیت، حکام اکثر ایلات و ولایات کشور از میان فرزندان و خویشاوندان درجه اول شاه انتخاب می‌شدند. یکی از رجال متنفذ این دوره فیروزمیرزا فرمانفرما فرزند عباس میرزا نایب السلطنه است که در زمان محمدعلی شاه و ناصرالدین‌شاه قاجار به مناصب حکومتی رسیدند. این کتاب مشتمل بر تعدادی از نامه‌های وی به مقامات درجه اول کشوری است و بسیاری از ابهامات مربوط به قوای نظامی، اوضاع سیاسی و اداری کشور را روشن می‌سازد.

## دارالفنون زمینه‌ساز مشروطیت

*سیروس غفاریان*

اول آبان ۱۲۲۷ ه ش ناصرالدین شاه به کمک میرزاقی خان امیرکبیر وارد تهران شد و در روز بعد در قصر گلستان تاج‌گذاری کرد. از آن جایی‌که میرزاقی خان در دستگاه وزیری دانشمند چون قائم مقام دوم بزرگ شده بود، با آن‌که بچه آشنیز و روستازاده‌ای بیش نبود ولی با تعلیم و تربیت در منزل قائم مقام به قول امروزی‌ها تحصیل کرده و فرهیخته گردیده بود. او به این نکته کاملاً آگاه شد که هرگونه تحول فرهنگی، هنری، صنعتی و حتی انقلاب‌هایی که می‌توانست ملت‌ها را از انحراف و کج‌راهه برهاند، در گرو سواد و درک مسائل سیاسی، اجتماعی و علمی است. از این جهت از ابتدای صدارت خود در جوار کلیه اصلاحاتی که کرد شاه را مجبور کرد که سلطنت‌کننده حکومت. مجدانه تصمیم به تأسیس مدرسه‌ای گرفت که در آن اکثر علوم زمان را به نوجوانان ایرانی بیاموزند و آن را «دارالفنون» که ترجمه واژه اروپایی «پلی تکنیک» (Poly technic) است، نام نهاد. میرزاقی خان کوشش‌های لازم در زمینه ساخت مدرسه و استخدام معلمان خارجی و استادان ایرانی یعنی همان کسانی که در دوره عباس میرزا به اروپا رفته و متخصص شده بودند را انجام داد ولی در زمان افتتاح این مدرسه او در حالت تبعید در باغ فین کاشان بود. کاری که امیرکبیر کرد در واقع در حکم انقلاب فرهنگی و سیاسی بود و اگر امیر با دسیسه سیاستمداران «انگلوویل» (طرفدار انگلستان) و «وسوفیل» (طرفداران روسیه) و دستور ناصرالدین‌شاه کشته نمی‌شد، شاید وضعیت ایران کنونی از کشور ژاپن نیز بهتر می‌شد. زیرا امیرکبیر توانست دارالفنون را ( در ۱۸۵۴ میلادی=۱۲۳۳ شمسی= ۱۲۶۸ قمری) آماده بهره‌برداری نماید و در همان سال خود به قتل رسید و ثمره تأسیس این نهاد بزرگ فرهنگی خویش را ندید. اگر او زنده می‌ماند، با اقدامات تدریجی و گام‌به‌گام پادشاه قاجار را از اریکه دیکتاتوری به یک مقام تشرفیاتی مبدل می‌ساخت و بدون خونریزی فرمان تشکیل مجلس و آن چیزی که قرن‌گرفته‌ها به آن «کنستیتوسیون» (constitution) یا «کنستی تیوشن» (قانون اساسی و مشروطیت) می‌گفتند می‌رسید. ژاپنی‌ها اقدامی شبیه به کار امیرکبیر را در چهارده سال بعد یعنی در ۱۸۶۸ در زمان امپراتوری «موتوسوه‌هی‌تو» (Mutsuhito) به اتفاق صدراعظمش «هیروبو می‌تو» (Hirobumi Ito) انجام دادند و دست «شوگون‌ها» (Shogoun) یا سپهسالاران کل و عوامل نفوذی سنت‌گرا، مرتجع و فاسد را در دربار ژاپن کوتاه کردند. از ۱۸۶۸ تا ۱۸۸۹ یعنی به مدت ۲۱ سال آنها با ساختن دارالفنون‌هایی شبیه اروپا و فرستادن محصل به خارج و استخدام اساتید خارجی، ژاپن را به قول آلبرکاله مورخ فرانسوی به اندازه ششصدسال جلو بردند. سرزمینی که به صورت سنتی به کشور آفتاب طالع معروف بود در اثر این دگرگونی بزرگ فرهنگی که در تاریخ ژاپن به «انقلاب میچی» (Meigi) (نهضت صلح‌روشن) معروف بود در ردیف قدرت‌های اروپایی قرار گرفت. به طوری که در ۱۹۰۵ میلادی (۱۲۸۴ شمسی) ژاپن یگانه کشور آسیا بود که روسیه، یعنی بزرگترین کشور اروپایی، را طی جنگ دریایی تسوشیما شکست داد. و در واقع آفتاب بخت ژاپن ندامت می‌کرد:

مدرخ‌نمده هنرپیشه را – عمر دو بایست در این روزگار تا به یکی تجربه آموختن– در دگری تجربه بردن به کار
■ **استخدام کادر علمی و نحوه اداره و سازمان دارالفنون**

میرزاقی خان برای تأمین کادر هیات علمی در درجه اول از میان فارغ التحصیلان ایرانی مدارس اروپایی که در زمان عباس میرزا به فرنگ رفته بودند به عنوان استاد و مترجم کتب مختلف علوم استفاده کرد و برای رفع کمبود کادر علمی به نمایندگان و سفرای ایران در اروپا دستور داد که به غیر از



پایان دادن به حکومت دموکرات‌های تبریز به ریاست شیخ محمد خیابانی از حوادث غم‌انگیز دوره دوم مشروطه بود که در آن مهدی قلی خان هدایت نقش پررئزویی بر عهده گرفت. قصد ندارم در مورد ماهیت مترقی یا پیشرو حکومت خیابانی بحث کنم. در این مورد مورخان بسیاری نوشته‌اند. بحث در اینکه اگر آن ماجرا ادامه می‌یافت، به کجا می‌رسید یا نه در خدمت چرخه نوع سیاسی ممکن بود قرار گیرد، نیز خارج از این نوشتار است. مهم شیوه هدایت در این ماجرا و موضع او در برابر این حرکت است. در ذیحجه ۱۳۳۸ قمری (شهریور ۱۲۹۹) هدایت برای سومین بار استاندار آذربایجان شد. او وزارت مالیه را واگذارشت تا به دستور مشیرالدوله صدراعظم، اطرافی خیابانی را ختم کند. خود او نوشته است که تبریز و اطراف آن، وقتی او وارد شهر می‌شد در تهدید قحطی بود و نانمی رواج داشت و . . . «شتیج رئیس قزاق به دیدن من آمد. اظهار کرد که قیام پر و پای ندارد. فوج ملی فعله‌اند. اگر ژاندارم با قیام همراهی کند، . . . در چهار ساعت و الا در چهل دقیقه بساط‌شان برچیده است.»<sup>۱</sup> این نقل نشانگر نگاه تحقیرآمیز مهدی قلی‌خان و سوءنظر او نسبت به خیابانی و همراهان اوست.

هدایت دو سیاست همزمان و موازی را در تبریز به کار گرفت: نخست دور کردن، جدا کردن و فریب هم‌زمان و پشتیبانان خیابانی و دوم تدارک مقدمات هجوم به کانون فرماندهی قیام. خیابانی در این هنگام سرخوش از چند پیروزی، کاخ عالی قاپو را که منزلگاه ولیعهد‌ها قاجاری بود خانه و پناهگاه کرده بود و در پاسخ مشیرالدوله و مقام‌های دولت می‌گفت برای تبریز، به جای والی، پول بفرستید. او آشکارا در مجله تجدد می‌نوشت که پس از «آزادیستان» به اصلاح تهران و بقیه کشور خواهد پرداخت. به همان اندازه که جوانان، روشنفکران و قشرهای پایین جامعه (لااقل در ظاهر) از قیام پشتیبانی نشان می‌دادند، زمینداران، اشراف و مالداران از آن می‌ترسیدند و در پناه برای سقوط خیابانی زمینه فراهم می‌کردند. پیداست که همیشه موضع گریه دوم در مجموع تعیین‌کننده‌تر اثر می‌گذارد و گذاشتند. کسروی می‌نویسد: «خیابانی به مخبرالسلطنه خوش گمان بود و باور نمی‌کرد که او با آزادپرواهان به دشمنی آشکار پردازد و رفتار نامردانه او را با ستارخان و باقرخان در دوازده سال پیش فراموش کرده بود.»<sup>۲</sup>

مهدی قلی‌خان با افتخار همه‌جا به این فخر می‌کرد که: «با دو سَن تُن نوکر و یک کیف وارد تبریز شدیم.» او در دوازده روز اوضاع را مطالعه کرد، نیرو جمع آورد، اطرافیان

### مشروطه

صد روز تا صدمین سال انقلاب مشروطه ■ شماره ۵۰



انگلستان و روسیه که به ایران طمع ورزی استعماری دارند با دولت‌ها و روسای دارالفنون‌ها و انیورسیتیه‌های (دانشگاه‌ها) اروپا مذاکره و ترتیب استخدام اساتید مورد لزوم را در رشته‌های نظام، مهندس، طب، جغرافیا، علوم طبیعی، فن چاپ، گرافیک، نقشه‌برداری و ریاضیات بدهند. زمانی که امیر عزل شد تمام امور مربوط به ساختمان دارالفنون و استخدام اساتید و معلمان را انجام داد بود. ولی در طول سلطنت پنجاه‌ساله ناصرالدین‌شاه عده‌ای از فارغ‌التحصیلان همین مدرسه و استادان خارجی به عنوان معلم و استاد به استخدام دارالفنون درآمدند تا رفع کمبود اساتیدی را بنمایند که در ابتدای تأسیس این مدرسه به استخدام ایران درآمده و سپس به عللی به مملکت خود بازگشته بودند. اساتید اولیه دارالفنون عبارت بودند از دکتر «پولاک» اتریشی معلم طب، دکتر «کلوکه» فرانسوی معلم طب، دکتر «شلیمر» اتریشی معلم طب و داروسازی، کاپیتن «زاتی» استاد مهندسی نظامی و مهندس «کانروتا» استاد عملیات کوهستانی نظامی که هر دو اتریشی بودند، ژنرال «پروسکی» لهستانی‌ال‌اصل استاد جغرافیا و زبان فرانسه، موسیو «پولهر» فرانسوی معلم ریاضیات، موسیو «یرشار» فرانسوی عکاس‌باشی و استاد زبان فرانسه و انگلیسی که در ضمن زبان فارسی را می‌دانست و او اولین عکس را از ناصرالدین شاه گرفت. محصلین ممتاز رشته عکاسی به دستور او برای تکمیل فن عکاسی به سائزبروک اتریش می‌رفتند. میرزاابوالحسن خان فروغی ذکاءالملک اول معلم ادبیات، تاریخ و فلسفه، محمدعلی فروغی ذکاءالملک دوم معلم فلسفه، تاریخ و ادبیات، میرزاعبدالغفارخان نجم‌الدوله معلم ریاضیات و نجوم، واکت اتریشی معلم علوم طبیعی، مادروس خان ارمنی اهل جلفا که فارغ التحصیل روسیه بود، ضمن تدریس زبان روسی به ناصرالدین شاه معلم زبان روسی دارالفنون بود. رضا قلی خان هدایت ضمن حفظ نظامات، معلم تاریخ و ادبیات، میرزاعبدالغفارخان معلم ریاضی، موسیولومر رئیس بخش موزیک نظام، میرزاکاظم خان معلم شیمی و طبیعی، محمدخان کمال‌الملک غفاری معلم نقاشی و

## مخبر السلطنه و کشتن خیابانی

**علی اکبر قاضی‌زاده**



خیابانی را جدا کرد و منتظر فرصت نشست. خوشبینی خیابانی به مخبرالسلطنه به حدی بود که گمان دسیسه‌ای از سوی او نمی‌داد. «اجرای علی‌خان جاجعلی لو (امیر ارشد) و تحریک او به آزار و غارت روستائیان قره‌داغ از سوی مخبرالسلطنه بعدها فاش شد. والی دموکرات‌منش نشستی با بزرگان و با حضور خیابانی تشکیل داد: «والی جلیو آمد، دست خیابانی را به گرمی فشرد و در صندلی کنار خود جای داد. میرزااظم . . . درباره فتنه و آشوب امیر ارشد. . . شرح مبسوطی داد و از خیابانی چاره‌جویی کرد.»<sup>۱</sup> جناب والی درست به هدف زد: خیابانی نیروی ژاندارم و گارد ملی را زیر فرمان داشت. اگر این دو نیرو از تبریز خارج می‌شدند، نیرویی که هوادار خیابانی باشد، نمی‌آمد. در شهر قوی‌ترین نیروی موجود همان قوای قزاق به فرماندهی متشیج و گوش به فرمان والی است.

روز ۲۸ ذیحجه (۲۱ شهریور) والی آشکارا منزل عوز کرد و در قزاقخانه شهر خانه‌گزید. خیابانی باز گمان بد در مورد این کار به خود راه نداد. خیابانی بدون

هوادر و نیروی مقاومت نبود. هدایت می‌نویسد: «در عالی‌قاپو هیچکس دیده‌نشد. . . صدای تیر که بلند شد ناظم‌الدوله (معاون والی) گفته بود وایلا، شش ماه این صدا از گوش ما بیرون نخواهد رفت. من خودم هم تصور نمی‌کردم کار به این خفت باشد. . . «[به‌یاه‌السلطان] معلوم شد دخترپیه‌ای به سه نفر قزاق می‌گوید خیابانی در فلان خانه، در زیر زمین است. قزاق‌ها کسب تکلیف نکرده وارد خانه می‌شوند. بین حیاط و زیر زمین چند تیر و بدل می‌شود. تیری به دست یک نفر قزاق می‌خورد.

تیزی هم به پای خیابانی و تیزی هم به سرش [می‌خورد]. گفتند تیر سرش را خودش زده است. اما کشتن خیابانی با خشم و نفرت آزادپرواهان روبه‌رو شد.

ازجمله چند سال بعد محفل برلن (شامل قتی‌زاده، جمال‌زاده، قزوینی، کاظم‌زاده ایران‌شهر و دیگران) جزوه‌ای چاپ کرد که در آن پس از شرح حال خیابانی آمده

#### تقویم

### زورگیری و داده‌خواهی

کسروی در تاریخ مشروطه ایران واقعه‌ای را حدود یک ماه قبل از مشروطه نقل می‌کند که در دیگر اسناد روایت نشده است و وی نیز آن را از صبری که یکی از فعالان تبریز بوده است نقل کرده

است. اما اصل ماجرا از این قرار است: محمدعلی میرزا ولیعهد ایران که جوانی مستبد بود طبق رسم قاجار در تبریز زندگی می‌کرد و به شدت به روسیه گرایش داشت تا جایی که با لباس نظامی روسیه (قزاق‌ها) عکس گرفته و آن را بین مردم پخش کرده بود.

وی با تمام داری و املاک‌ی داشت باز هم از مردم پول قرض می‌گرفت و معمولاً پس نمی‌داد که این اخلاق وی باعث شده بود کسانی با سوءاستفاده از این وضعیت و با دادن پول به او به وی نزدیک شده و با پشت گرمی ولیعهد هر اندازه‌که می‌خواستند به مردم ظلم می‌کردند.

حاج محمدتقی صراف که در تهران و تبریز صرافی داشت و از ثروتمندان آن روزها بود یکی از همسین افراد بود. او با دادن پول‌هایی به محمدعلی‌شاه به وی نزدیک می‌شود و از دولت زمین‌های «خالصه» محله دیزجی را می‌خرد و به بهانه آن زمین‌ها، زمین‌های دیگر آن محله را نیز به چنگ می‌آورد.

یکی از این زمین‌ها به «حاج عباس لاکه دیزجی» که پیرمرد دلیری بود تعلق داشت. او به اتفاق پسرش در مقابل حاج محمدتقی مقاومت می‌کنند و کارگران حاج محمدتقی صراف را که برای تصاحب زمین آمده بودند کتک می‌زنند. حاج محمدتقی این خبر را به محمدعلی میرزا می‌گوید ولیعهد نیز پسر حاج عباس را دستگیر کرده و زمین‌ها را نیز به زور گرفته و به حاج محمدتقی صراف تحویل می‌دهد. حاج عباس سند و قبایله سند را برمی‌دارد و به خانه علما می‌رود و دادخواهی می‌کند. علمای تبریز سکوت می‌کنند. وی نیز به خانه علما می‌رود و به در منازلشان قفل می‌زند و می‌گوید: «در شهری که به این آشکاری ستم می‌کنند، نخست باید به جلوگیری از ستم کوشید.» آنان پاسخ می‌دهند: «ما را توانایی مقابله با این ستم نیست ولی اگر کسی بپرسد ما راستی را می‌نویسیم.» او نیز چنین می‌کند. نامه‌ای برای علما می‌نویسد. یکی از علما به پاسخ می‌نویسد: «اگر غصب املاک حاجی عباس درست است پس غصب فدک نیز درست بوده است.» حاج عباس به دارالحکومه می‌رود و وقتی محمدعلی از اندرون به بیرون می‌آید فریاد دادخواهی سر داده و نامه را به وی می‌دهد. ولیعهد با خواندن نامه خشمگین می‌شود و آن را پاره کرده و به حاج عباس هتاک می‌کند.

پیرمرد رو به او می‌گوید: «تو به جای نوه منی، چه شبایسته است که دشنام دهی؟» محمدعلی میرزا خشمگین‌تر شده و پسر پیرمرد را آورده و در جلو چشمان پدر شکنجه می‌کند. در مقابل پای پسرش را به پیرمرد آغشته می‌کنند و در روی او تیش می‌سوزاند و پسر جوانش به خاطر زخم‌های وارده در مقابل چشمان پیرمرد جان می‌دهد و خود او را نیز در انبار محبوس می‌کنند. وی چند روز بعد وقتی به اتفاق دیگر زندانیان برای کار خارج می‌شود فرار کرده و به منزل حاجی میرزا جواد مجتهد پناهنده می‌شود و در آنجا می‌ماند تا مشروطه به پیروزی می‌رسد و وی نیز به دیگران می‌پیوندد.

در دوران مشروطه همین محمدعلی‌شاه ظالم و مستبد به پادشاهی رسیده و بعد از اندی خوی استبدادی خود را نشان داده و با کمک اربابانش مشروطه را با شکست روبه‌رو می‌کند.

#### کتاب شناسی

### نقد قرارداد وثوق‌الدوله

قرارداد خفت‌بار وثوق‌الدوله موضوعی بود که احساسات فرخی‌زیدی را برانگیخته و شعر زیر را در نقد آن سروده است:

دادا! که دستور دیو خوی ز بیداد
کشور جم را به باد بی‌هیا داد
داد قراری که بی‌قراری ملت
زان به فلک می‌رسد ز ولوله و داد
کاش یکی بردی این پایا به دستور
کای زقار تو داد و عهد تو فریاد
چشم بدلت دور، وه چه خوب نمودی
خانه ما را خراب، خانه‌ات آباد!

کاخ کرزسس که بود سخت چو آخن
دست شگفتم ز سست رای تو کایدون
با غم ملت چه‌ای زکرده خود شاد
شاد از آتی که داده آتش کینت
آبروی خاک پاک ما همه بر باد؟
حس نمودی مرا که گفته‌ام آن دوست
در به روی دشمن وطن ز چه بگشاد؟
در عوض جیس گر بُری سرم از تیغ
پای تو بوسم به مزه، دست میرزاو. . .

#### ارتباط با صفحه مشروطه

سایت WWW.100years.ir

پست الکترونیک info@100years.ir

ارسال مقالات article@100years.ir

#### بخش یابانی